

# قومیت یا قوم‌گرایی در تاریخ معاصر ایران

مصاحبه با احسان هوشمند

بحس نجات

نجات بهرامی، احسان رمضانیان

آن چه که در این مصاحبه از نظر اندیش‌مندان و صاحب‌نظران علاقه‌مند به پدیده‌ای به نام عشیره، قبیله، قوم، عشایر، قبایل، اقوام و در موردی زیر نام ملیت و قومیت، ملی‌گرایی و قوم‌گرایی می‌گذرد کوتاه شده مطالبی است از یک نشست دست‌کم چهار ساعته‌ی دو نفر از مصاحبه‌کننده‌گان و هم‌کاران علمی و صاحب‌نظر مجله‌ی فردوسی از دانش‌جویان و دانش‌آموخته‌گان خردمند آقایان نجات بهرامی و احسان رمضانیان با فرهیخته‌ی پژوهش‌گر نام آشنا «احسان هوشمند» در زمینه‌ی قومیت یا قوم‌گرایی در تاریخ معاصر ایران و ارتباط این پدیده بسیار مهم و زیرساختی، با سرزمین‌هایی مانند ایران، ترکیه، کردستان و عراق.

همان‌گونه که در متن مصاحبه متوجه خواهید شد، هیچ‌یک از طرفین مصاحبه‌کننده که از یاران خردمند مجله‌ی فردوسی و از پژوهش‌گران و نویسنده‌گان قابل‌اعتماد می‌باشند نه به سهو و نه به عمد هرگز در بیان پرسش و پاسخ‌های خود از حساسیت و یا جانب‌داری نسبت به این قوم و یا آن قوم استفاده نکرده و فقط در نظر داشته‌اند تا مقاله‌ای جامع و علمی تقدیم علاقه‌مان نمایند.

مجله‌ی فردوسی به پاس این بی‌طرفی مصاحبه‌کننده‌گان شایسته‌ترین سپاس‌های خود را برای گزارشی که باید مصاحبه‌باشد، اما به صورت مقاله‌ای پژوهشی و علمی در آمده است، تقدیم آقایان: نجات بهرامی، احسان رمضانیان و احسان هوشمند می‌نماید.

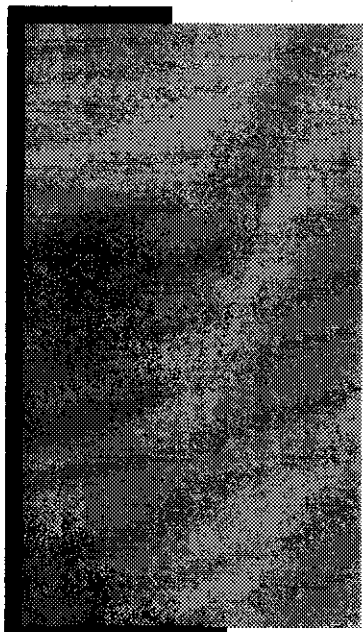
نجات بهرامی: خوب استاد همان طوری که قبلاً سؤال‌ها مطرح شده و به دست شما رسیده و آقای رمضانیان زحمت آن را کشیده‌اند و برای شما ارسال شده است، ما نیز به همان صورت آن‌ها را مطرح می‌کنیم.

به نظر شما مسئله‌ی قومیت از نظر تاریخی که در این جاذبه‌ی اتکای ما مسئله‌ی ایران است (قومیت در مفهوم عام و جهانی مورد نظر ما نیست) این که قومیت در ایران مسئله‌ی جدیدی است و یا این که می‌توانیم برایش سابقه‌ای نسبتاً طولانی را در نظر بگیریم، یعنی در دوره‌هایی از تاریخ ما که این بحث (قومیت) فعال شده و دوباره فروکش کرده به صورت یک نگاه اجمالی اگر این موضوع باز شود سپاس گزار خواهیم شد؟

بسیار متشکرم که دوستان ارجمند و عزیزی مانند شما و به خصوص نشریه‌ی وزین فردوسی این امکان را برای من تهیه کرده‌اند که کلامی را در این زمینه و با شما عزیزان و هم‌چنین مخاطبین نشریه‌ی فردوسی در میان بگذاریم. اساساً مسئله‌ی قومیت نه تنها در جامعه‌ی ما، بل که به نظر می‌آید که در جوامع مشابه یک مفهوم تازه‌ای است.

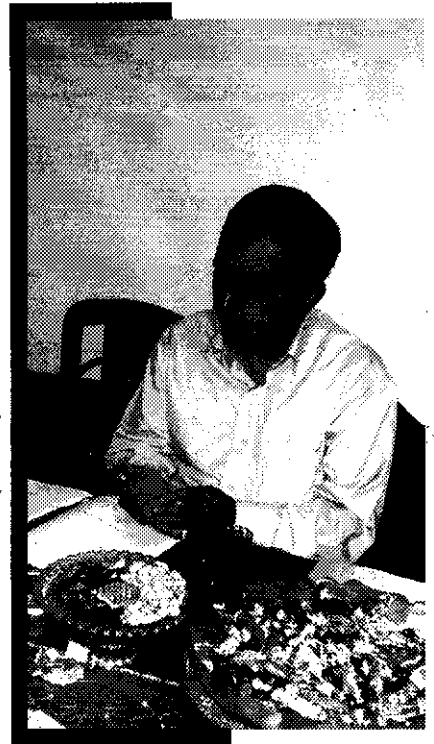
طبیعتاً اگر منظور این است که آیا در جامعه‌ی ایران تنوع زبانی و مذهبی به عنوان دو شاخص اصلی تعریف مفهوم قومیت به عنوان یک پدیده کهن است؛ بله. این پاسخ روشن است. جامعه‌ی ایران از گذشته‌های دور و از هزاران سال پیش محل سکونت باشندگان اقوام مختلف در این سرزمین بوده و عموماً این اقوام دارای ویژگی‌های مذهبی و زبانی گوناگونی بوده‌اند. در عین هم بستگی عمیق ملی در حوزه‌های مختلف هویتی هم چون رسوم و آیین‌ها و حتا مشترکات زبانی‌ها و ویژگی‌های متفاوت زبانی. گویشی هم جامعه داشته است و البته ویژگی‌های مذهبی هم به همین ترتیب. اما وقتی که مفهوم قومیت مطرح می‌شود لزوماً این تفاوت فی‌نفسه واجد ابعاد چالش برانگیز نیست. این چالش‌ها به نظر می‌آید آن چه تحت عنوان هویت طلبی قومی و در ابعاد دیگرش قوم‌گرایی در سده‌های اخیر که در ایران معاصر، ما شاهد آن هستیم پدیده‌ای بس متأخر است. به عبارت دیگر در گذشته‌های دور تا اوایل قرن بیستم در جامعه‌ی ایران گروه‌های متعدد زبانی و مذهبی در ارتباط با ویژگی‌های فرهنگی یا خرده فرهنگ‌های موجود در جامعه‌ی ایران در ارتباط با بیان و به ظاهر کردن و مطرح کردن ویژگی‌های فرهنگی و استفاده از این شاخص‌ها چون لباس و ویژگی‌های زبانی و حتا مذهب محدودیت‌های ویژه‌ای نداشته‌اند. بعد از مسلمان شدن ایرانی‌ها به همین ترتیب پیروان سایر ادیان و فرقه‌های مختلف در جامعه‌ی ایران با یک‌دیگر زندگی کرده‌اند، و در تمدن‌سازی در ایران سهمی بوده‌اند. به عبارت دیگر اگر تمدن ایران دارای سابقه‌ای چند هزار ساله است، این سابقه‌ی چند هزار ساله بی‌گمان مختص به تلاش یک بخش مشخص از ساکنان این سرزمین نیست.

همه‌ی گروه‌های این سرزمین، همه‌ی مردم این سرزمین، مردم آذربایجان، مردم کرد و همه‌ی مردم در شکل‌گیری و بقای این تمدن چند هزار ساله سهم داشته‌اند. شاه‌نامه به خوبی این ویژگی‌ها را به تصویر کشیده است. کردها، بلوچ‌ها، آذری‌ها و سایر اقوام را در ساختار تمدن این سرزمین جای‌گاهی بسی بالا و تأثیرگذار داشته‌اند. اما به نظر می‌آید در سده‌های اخیر موضوع قومیت در ایران سیاسی شده است. اما سیاسی شدن این موضوع به نظر می‌رسد ریشه‌اش مال سده اخیر نیست. به نظر می‌آید ریشه‌ی سیاسی این بخت اقوام را باید از دوره صفویه جست و جو کرد. یعنی رسمیت مذهب تشیع در ایران در دوره شاه اسماعیل (صفوی) اگر چه دوره صفویه به ویژه دوره پیدایش این سلسله از نظر هم‌گرایی ملی و بازسازی هویت ایرانی جای‌گاه ویژه‌ای دارد و استقلال جامعه‌ی ایرانی را در برابر دنیای عرب به شکل تازه‌ای در تاریخ ایران نمایان می‌کند. اما هم زمان با آن در گوشه و کنار تمدن ایران، و نه سرزمین جغرافیایی ایران ما شاهد هستیم که بخش‌هایی از ایران دو برابر روی کرد رسمیت مذهب تشیع مقاومت می‌کند که مهم‌ترین بخش این داستان مناطق کردنشین است که در این زمان بیش از ۲۰ ولایت کردنشین (برای نپوستن به تشیع) به عثمانی‌ها می‌پیوندند. طبیعتاً اولین دوره‌ای است که در ایران بین مرزهای سیاسی و مرزهای فرهنگی ایجاد تفاوت و اختلاف می‌شود. به عبارت دیگر مرز ایران ما عملاً از دل بخشی از مناطق کردنشین می‌گذرد که امروزه جزئی از خاک عراق و ترکیه است، که در آن زمان بخشی از ایران بود که به عثمانی ملحق می‌شوند. به عنوان یک ضرورت تاریخی این دو بخش از مناطق مرزی به معنای سنتی و نه به معنای مدرن با هم رفت و آمد و مراوده دارند. با هم ارتباط دارند و بخشی از عشایر در دو سوی مرز در حال حرکت‌اند و این ویژگی از ۵۰۰ سال قبل یعنی از دوره صفویه از سال ۱۰۰۰ هجری تقریباً به این طرف ادامه دارد. به نظر می‌آید تا دوره پهلوی اول هم این مختصات و این ویژگی سکونت اقوام عشیره‌ای یا زیست عشیره‌ای در دو سوی مرز وجود داشته و ارتباطات بوده است. مثلاً پشت‌دری‌ها در مناطق کردنشین و یا بقیه‌ی ایلات حتا شکاک‌ها، جاف‌ها و ایل جلالی در ماکو که هنوز هم بخشی از این ایل در آن طرف مرز و در کشور ترکیه هستند و بخشی از آن‌ها در خاک ایران هستند. این اولین خاستگاه ایجاد جدایی بین مرزهای سیاسی جامعه‌ی ایرانی و مرزهای فرهنگی و اجتماعی است. این تحول آن چنان با اهمیت است که به عنوان یک متغیر اساسی تا به امروز اهمیت خود را حفظ کرده است. این داستان البته در دوره قاجار ابعاد تازه‌ای پیدا می‌کند و بعد با هجوم روسیه‌ی تزاری به ایران و در جنگ‌های معروف به ایران و روس با اشغال قفقاز توسط روسیه‌ی تزاری باز هم در بخش‌های شمالی کشور بین مرزهای فرهنگی و مرزهای اجتماعی با مرزهای سیاسی تفاوت ایجاد می‌شود. طبیعی است این تفاوت‌ها در آینده می‌تواند به عنوان یک بستر و یک زمینه برای برخی از چالش‌ها در مناطق مرزی ما و یا هر جامعه‌ی دیگری مؤثر باشد. کما این که در اثر مناسبات مناطق ترکمان‌نشین هم در همین دوره این بحث وجود دارد و بعدها که با ورود امپراتوری بریتانیا در شرق کشور و در هندوستان در مناطق بلوچ نشین ما و تا پایان دوره ناصرالدین شاه قاجار و بعد از آن به شکلی ملموس مرزهای شرقی کشور هم به صورت امروزی در می‌آیند در نتیجه ما برای اولین بار در تاریخ چند هزار ساله‌ی کشورمان شاهد هستیم که بین مرزهای تمدنی، فرهنگی، اجتماعی با مرزهای سیاسی کم‌کم تفاوت‌هایی به وجود می‌آید. بخشی از بلوچ‌ها در بلوچستان پاکستان قرار می‌گیرند. بخشی از ترکمانان در مناطقی از آسیای میانه قرار می‌گیرند و بخشی از مردم آذری که البته جزء آذربایجان نبوده و آران یا آلبانیای قفقاز نام داشته و بعدها تغییر نام داده است در آن طرف مرز قرار می‌گیرند و همین جور بخش‌هایی از مناطق کردنشین ما هم به همین نحو. البته در مورد بخش‌های جنوبی کشورمان



برای اولین بار در تاریخ چند هزار ساله‌ی کشورمان شاهد هستیم که بین مرزهای تمدنی، فرهنگی، اجتماعی با مرزهای سیاسی که تفاوت‌هایی به وجود می‌آید. بخشی از بلوچ‌ها در بلوچستان پاکستان قرار می‌گیرند. بخشی از ترکمانان در مناطقی از آسیای میانه قرار می‌گیرند و بخشی از مردم آذری که البته جزء آذربایجان نبوده و آران یا آلبانیای قفقاز نام داشته و بعدها تغییر نام داده است در آن طرف مرز قرار می‌گیرند و همین جور بخش‌هایی از مناطق کردنشین ما هم به همین نحو.





مانند خوزستان نیز مسئله‌ی قومیت به همین ترتیب است. با گذشت زمان این اتفاقات موجب شکل‌گیری زمینه‌ای از چالش‌ها در دهه‌ها و سده‌های بعدی خواهد شد. یک نکته‌ی بعدی هم البته می‌تواند در این جا مؤثر باشد. یعنی بحث مذهب به طور خاص. جدا از این اصل مهم، مرزهای فرهنگی هم در دوره صفویه از مرزهای سیاسی متفاوت می‌شوند. همین تفاوت‌ها در آینده می‌توانند به عنوان یک عامل کم‌کم تبدیل بشوند به زمینه‌ای از برخی از چالش‌ها. با شیعی شدن جامعه‌ی ایرانی بسیاری از اقوام در گوشه و کنار جامعه‌ی ایران، شیعه نمی‌شوند. هم اینک نیز مشاهده می‌کنید که بخش بسیار بزرگی از مناطق کردنشین و آذربایجان غربی و کردستان و کرمانشاهان و بخش اورامان تا پشت قصر شیرین سنی مذهب‌اند و هم چنین اقلیتی در جنوب استان فارس و مناطقی مانند لامرد و خنج و خست و کمارج سنی مذهب هستند و بخش‌هایی از استان هرمزگان به همین ترتیب و بخش عمده‌ای از بلوچ‌های ایران در بلوچستان سنی مذهب هستند و در استان خراسان امروز، شمالی، جنوبی و رضوی، بخشی از ساکنان شرقی خراسان سنی مذهب هستند و به همین ترتیب بخشی از مناطق ترکمان‌نشین سنی مذهب هستند و در مناطقی مانند استان گلستان امروز و مناطقی در اطراف گرگان هم اهل سنت هستند و در این سو در استان گیلان و در بخش طالش هم عده‌ای سنی مذهب‌اند و اقلیت کوچکی هم در حوالی اردبیل اهل سنت هستند. این ویژگی مذهبی، جدا از آن تفاوت مرزها نیز

می‌تواند به عنوان یک متغییر زمینه‌ساز برخی از بحث‌های مرتبط با بحث اقوام باشد. به ویژه این که در مناطق سنی‌نشین به جز منطقه‌ی خراسان و مقداری در منطقه‌ی فارس، بقیه ویژگی‌های زبانی خاص خودشان را نیز دارند. یعنی بحث مذهبی با ویژگی‌های زبانی‌شان با یک‌دیگر در می‌آمیزد که البته بعدها می‌تواند در صورت آماده بودن سایر شرایط و متغیرها، از جمله ناکارآمدی الگوی جذب نظام سیاسی، زمینه‌ساز چالش‌هایی باشد که اگر مدیریت در این مورد درست نباشد، مشکلاتی را در پی خواهد داشت. این دو ویژگی، به علاوه شکل‌گیری تدریجی داستان هویت طلبی کردها در ویرانه‌های عثمانی بعد از فروپاشی عثمانی (این امپراتوری) در جنگ اول جهانی و شکل‌گیری دو جریان عمده کرد خواهان حقوق برابر با عرب‌ها و ترک‌ها در ترکیه و در عراق بودند و نماد آن را مثلاً در حرکت خوی‌بن یا مستقل بودن روی پای خود به رهبری احسان نوری پاشا می‌بینیم. و یا در عراق به رهبری شیخ محمود برزنجی معروف به ملک محمود که به تدریج این تحولات به داخل ایران هم می‌تواند نفوذ کند. در همین زمان ماجراهایی نیز در قفقاز رخ می‌دهد که پان‌ترکیسم با تلاش برخی از مستشرقین و یا برخی از عوامل بریتانیا و سایر کشورهای غربی کم‌کم جان می‌گیرد و به نوعی زمینه‌ی سیاسی شدن بحث اقوام به لحاظ نظری آماده می‌شود. در این دوره یک اتفاق ویژه‌ای هم رخ می‌دهد که از ابتدای سده اخیر (قرن ۲۰) تا به امروز روی جامعه‌ی ایران به شدت تاثیر می‌گذارد و آن سر برآوردن گفتمان مارکسیستی است در منطقه. به عبارتی دیگر (مجموعه‌ی) تحولاتی که (پس) از انقلاب اکتبر (سال) ۱۹۱۷ (میلادی) در شوروی رخ می‌دهد باعث ورود گفتمان مارکسیستی به ایران می‌شود. حاملان این اندیشه‌ی مارکسیستی ایرانیان مهاجر و یا ایرانیان غیرمهاجر در داخل کشور با فعالیت‌هایی که می‌کنند به تدریج آن گفتمان بین برخی از گروه‌های روشن‌فکر و حتا معمولی جا می‌افتد البته به دنبال نظرات لنین در مورد حق ملل (حقوق ملت‌ها) بحث خلق‌ها هم وارد گفتمان مارکسیستی می‌شود. نگاه کنید اولین بار چپ‌های ایران هستند که در کنگره دوم حزب کمونیست بحث خلق‌های ایران را مطرح می‌کنند. به راستی تا آن روز ما بحثی به نام خلق کرده، خلق ترکمن، خلق آذری، قوم کرده، قوم آذری... به عنوان یک پدیده سیاسی که بخواهد در برابر تمامیت ایران دارای موضعی باشد، نمونه‌هایی را نمی‌بینیم. اما با ورود این گفتمان به تدریج این مفهوم وارد ایران می‌شود. هر چند برخی از مارکسیست‌های اولیه به این بحث از همان آغاز وارد نشده‌اند. شما نگاه کنید، کسانی مانند تقی‌ارزانی به عنوان یکی از بنیان‌گذاران اندیشه‌ی چپ در جامعه‌ی ایران به شدت نگران تمامیت ارضی (سرزمینش) است. و یا حتا پیشه‌وری جوان (پیشه‌وری قبل از فرقه‌ی حزب دموکرات آذربایجان) که اساساً با هر نوع بحث خیره‌سری و جداسری قومی و امثال آن کاملاً خط قرمز دارد و آشکارا روی کردش متمایل است به استقلال ایران و حتا علیه آن تفکر موضع می‌گیرد و نوشته‌هایش علیه خود مختاری قومی موجود است و روی آن‌ها بحث‌های مفصلی صورت گرفته است. با ورود این نگاه در گفتمان چپ بخشی از روشن‌فکران قومی و البته نه لزوماً قومی، بل که غیرقومی‌ها هم توی این به اصطلاح گفتمان چپ به سمت سیاسی کردن بحث اقوام پیش می‌روند. زمینه‌هایی مهیا (آماده) می‌شود و تا این که رضا شاه هم اقتدارش به هر حال در سطح کشور گسترده می‌شود و الگوهایی را

در مناطق سنی‌نشین به جز منطقه‌ی خراسان و مقداری در منطقه‌ی فارس، بقیه ویژگی‌های زبانی خاص خودشان را نیز دارند. یعنی بحث مذهبی با ویژگی‌های زبانی‌شان با یک‌دیگر در می‌آمیزد که بعدها می‌تواند در صورت آماده بودن سایر شرایط و متغیرها، از جمله ناکارآمدی الگوی جذب نظام سیاسی، زمینه‌ساز چالش‌هایی باشد که اگر مدیریت در این مورد درست نباشد، مشکلاتی را در پی خواهد داشت



برای اداره کشور بر می‌گزینند. من مجبورم به (پرسش) بعدی شما به نوعی در این جا اشاره کنم که بحث رضاشاه را هم بی‌گمان بایستی با نخبه‌های عصر خودش و در بستر خودش مورد ارزیابی قرار دارد. فراموش نکنیم که بسیاری از نخبه‌ها که برآمده از مناطق قومی ایران هستند، نگران کشور بوده‌اند و شما مثلاً از رضاشاه (شاهی) که محکوم است به این که عشایر را یک‌جانشین کرد، سرکوب کرد (در اساس و به هیچ وجه این گونه نیست). شما می‌دانید اساساً در گفتن روشن فکران انقلابی مشروطه بحث بر سر این بود که به نوعی عشایر را بایستی باسواد کرد و با ویژه‌گنی‌های جامعه‌ی نوین آشنا نمود. چرا که تا آن روز عشایر به خاطر ویژه‌گنی‌های

اساساً در گفتن روشن فکران انقلابی مشروطه بحث بر سر این بود که به نوعی عشایر را بایستی باسواد کرد و با ویژه‌گنی‌های جامعه‌ی نوین آشنا نمود. چرا که تا آن روز عشایر به خاطر ویژه‌گنی‌های عشیردانی خود نمادی از نظم ناپذیری، قانون ناپذیری و حتا در اوج انقلاب مشروطه به جز بختیاری‌ها (بقیه) نمادی از (نیروهای) مقابله با مشروطه بودند. پس این گفتن از سال‌ها پیش شکل گرفته، اما رضاشاه تئوری را به صورت عمل در می‌آورد و البته با حدی از خشونت غیرقابل تصور و غیر ضرور که یک مقدار زمینه‌ی سیاسی شدن بحث قومیت را در جاهای مختلف مهیا (آماده) می‌کند. فراموش نکنیم که رضاشاه در برخی از اصول اداره مملکت به شدت تحت تاثیر تحولات ترکیه است، اما نه همه چیز ایران. همه چیز (مملکت) تحت تاثیر آتاتورک نیست. بل که بخشی از این (تحولات) هم بستری درونی داشته است. در اشعار برخی از شاعران دوره مشروطیت علیه عشایر و علیه این نظم ناپذیری آنان و تجاوزهایشان به خودی و دیگران بسیار مطلب وجود دارد. به عنوان مثال اگر تاریخ اواخر قاجار را ورق بزنیم، می‌بینیم که تیره‌هایی از عشایر، مال مردم، جان مردم و حتا زنان و دختران شهر و آبادی‌های اطراف و ایلات و عشایر رقیب در شهرها و روستاها مورد دست برد و غارت این‌ها قرار می‌گیرد و این عشایر لزوماً مال یک طرف کشور نبودند. مثلاً از شمال شرقی ترکمن‌های می‌آمدند و از نقاط مرکزی ایران زنان و مردانی را به اسیری می‌بردند و هم اکنون در بخشی از ترکمنستان، برخی از بازمانده‌های این اسرا یا پرده‌گان به نوعی هنوز هستند که خودشان را ایرانی می‌دانند و هنوز متأسفانه کار مطالعاتی روی این‌ها انجام نشده است.

در داخل کشور درگیری‌هایی که مثلاً در مناطقی از غرب ایران صورت گرفته باعث شده است که یکی از خواسته‌های روشن فکران و خردمندان کردستان اردلان (سندج) خلع سلاح عشایر و برخورد جدی تر با آن‌ها باشد. خوب، این جای پیش از آن که رضاشاه تحت تاثیر تحولات ترکیه باشد، به نظر می‌رسد روشن فکران داخل کشور نگران بودند که دارد در ترکیه گفتن پان ترکیسم رشد می‌کند و اگر جامعه‌ی روشن فکران ایران حواسش (جمع) نباشد آن گفتن (آزمندانه) در نقاط آذری ما و ترکمن‌های ما و جاهایی که مردم ترک زبان ساکن آن (جا) هستند آغاز شده و موجب دردسر می‌شود. بی‌گمان این روشن فکران بودند که این نگرانی‌ها را منتشر می‌کردند و به نظام سیاسی منتقل می‌کردند. در مورد کردها هم به همین ترتیب بوده است. شما گزارش‌های فروغی را از استامبول ببیند خطاب به دولت معمولاً به عنوان سفیر ایران می‌نوشت. در مجموع نگران وطن‌اش بود. ماجرای احسان نوری پاشا می‌توانست برای ایران در برابر پان ترکیسم مایه‌ی قوت باشد. که کردهای ترکیه ایرانی‌ها را برادران خودشان و از نسل رستم می‌دانستند. احسان نوری پاشا در خاطراتش می‌گوید چون خون رستم در رگ‌های ما به جوش آمد به سربازان توران یورش آوردیم. یعنی روح، روح ایرانی است. اما وقتی این نگرانی‌ها منتقل می‌شود توسط فروغی و امثالهم طبیعتاً نظام سیاسی هم در میان چند الگویی که برایش ترسیم و تعیین کرده‌اند به نظر می‌آید که در پایان الگوی فروغی رami پذیرد. البته در کنار فروغی، خلعت بری و دیگران نظرشان چیز دیگری بود. آن‌ها نظرشان این بود که باید با کردهای ترکیه همراهی کرد زیرا کردها به هر حال بخشی از تمدن ایران هستند، اما به هر حال رضاشاه در انجام کار بخشی از آزارات را به ترکیه می‌دهد و پس از آن احسان نوری پاشا سرکوب می‌شود. احسان به تهران می‌آید، یعنی به ایران تبعید می‌شود. تبعیدی خود خواسته که سال‌ها تحت فشار بود و البته خاطراتی هم در این جا منتشر کرد. خاطرات احسان نوری پاشا که به کوشش کاوه بیات در ایران منتشر شده است، بسیار جالب و خواندنی است ■

پایان بخش اول

۱. از این قسمت و در سرتاسر مصاحبه آن جا که کلام در داخل دو گمان (....) آمده است مطلبی است از جانب مجله‌ی فردوسی